

ادبیات عامه‌ی فارسی آرشیو تاریخ فرهنگی - اجتماعی ایران



محمود اخوان مهدوی*

*کارشناس مرکز
منابع شفاهی مؤسسه
فرهنگی میرداماد
گرگان

فرهنگ آرشیوسازی اطلاعات، از گذشته‌های بسیار دور - حتی پیش از اسلام - در ساختار دیوانی نهادهای حکومتی ایران رواج داشته است. لکن فرهنگ آرشیوسازی منابع تاریخ فرهنگی اجتماعی، یا به عبارتی آرشیوسازی فرهنگ جامعه‌ی فرودست ایرانی، هیچ‌گاه در بین ساکنان سرزمین ایران رایج نبوده است.

درست، اندکی پس از این‌که آرشیوسازی فرهنگ عامه در جهان غرب رواج پیدا کرد (اواخر سده‌ی ۱۹ و اوایل سده‌ی بیستم میلادی) و رفته‌رفته تبدیل به فرهنگ عمومی شد، در کشور ایران با وقوع انقلاب مشروطه و در پی آن شکل‌گیری نهضت‌های روشنفکری و پیدایش و رشد روشنفکرانی روبه‌رو هستیم، که بخش عمده‌ای از دستمایه‌های روشنفکری آنان، انکار و یا در بهترین حالت، تمسخر فرهنگ عامه‌ی ایرانی بوده است. آن دسته از روشنفکران که فرهنگ عامه را به‌طور کلی انکار کردند؛ سعی بر این داشتند که در آثار خود هیچ ردّی از فرهنگ عامه‌ی ایرانی نگذارند، چنان‌که گویی چنین فرهنگی وجود خارجی ندارد. اما آنان که با نگاهی تمسخرآمیز به فرهنگ عامه‌ی ایرانی می‌نگریستند، به منظور نقد و یا ردّ این فرهنگ، در قالب به‌استهزاء گرفتن و مضحکه دانستن، ناخواسته بخشی از این فرهنگ را



ثبت کرده‌اند. این نوع نگاه منفی یا منکرانه به فرهنگ و ادبیات عامه، تا بیش از یک سده در بین روشنفکران ایرانی ادامه یافته و هنوز نیز برخی از روشنفکران بزرگ این سرزمین، دلیل عقب‌ماندگی جامعه‌ی ایرانی را فرهنگ عامه‌ی آن دانسته و اعتقاد به حذف آن دارند. حال آن‌که، ثبت و پژوهش فرهنگ عامه در اروپا و ملل توسعه‌یافته‌ی غرب، خود محصول دوره‌ی روشنفکری و مدرنیته است. باید دانست که حذف و انکار آن‌چه که وجود دارد و وجود آن غیرقابل انکار است، جز این‌که بر دامنه‌ی ندانسته‌ها بیفزاید، هیچ نتیجه‌ی دیگری دربر ندارد. فرهنگ عامه‌ی هر قوم و ملتی، در واقع نحوه‌ی برخورد آن ملت با زندگی روزمره و وقایع و رویدادهای آن است. به عبارت دیگر، فرهنگ عامه، دانش عمومی جامعه در دوره‌های زندگی سنتی و محصول تکرار واکنش‌های اعضای جامعه، نسبت به مشکلات و موانع پیش‌رو بوده است. دانشی که به حل مشکلات روانشناختی، پزشکی، مدیریتی (مدیریت خانواده، جامعه، بحران)، تربیتی و سایر موانع و مشکلات زمان خود پاسخ‌گو بوده است. مسلم است که با گسترش علوم، و ورود جهان به دوران مدرنیته، شکل و جنس موانع و مشکلات جوامع نیز تغییر کرده و به دنبال آن نحوه‌ی برخورد با آن موانع نیز شکلی دیگر به خود گرفته است. شکی نیست که در دوران معاصر باید از باورهای سنتی دست کشید و با ابزارهای زمان به حل موانع و مشکلات اندیشید. اما تأکید بر حذف باورها به طور خاص و فرهنگ عامه به طور عام، سرچشمه در وازدگی ناشی از حس حقارت اجتماعی دارد و محصول عدم دانش کافی و عدم شناخت درست از فرهنگ است. این تفکر، مختص روشنفکران وطن‌پرستی است که سعی دارند، با حذف - به زعم خود - زواید و ناخالصی‌های فرهنگی و تاریخی، از سرزمین خود مدینه‌ی فاضله بسازند. اما گروه دیگری از روشنفکران هستند که تمامیت ماهیت وجودی آنان - به عنوان یک روشنفکر - چنگ زدن به مظاهر فرهنگ اروپایی یا به اصطلاح غربی است. چنان‌که حتی در محاورات و مکالمات روزمره‌ی خود، تلفظی غلط و مضحک از واژه‌ها و اصطلاحات انگلیسی، فرانسوی و یا لاتین را، جایگزین واژه‌های زیبا و بی‌پیرایه‌ی فارسی می‌کنند. به همان میزان که دانستن زبان‌های متعدد، به منظور درست داشتن ابزاری برای کسب دانش بیشتر و ایجاد ارتباط گسترده‌تر، به توسعه‌ی فرهنگی کمک خواهد کرد، به همان میزان دانستن زبان‌های دیگر، برای کنار زدن زبان مادری در محاورات روزمره - آن هم به بدترین و مضحک‌ترین شکل آن - خود عقب‌ماندگی فرهنگی است. مجموعه‌ی فرهنگ عامه؛ اعم از موسیقی مقامی، طب سنتی، علوم غریبه، انواع دانش‌های بومی، هنرها و حرفه‌های سنتی، آداب و رسوم، بازی‌ها و... در مجموعه‌ای به نام ادبیات عامه ثبت و آرشیو شده‌اند. به عبارت دیگر ادبیات عامه که عبارت است از اشعار عامیانه، حکایت‌ها و افسانه‌های عامیانه، مثل‌ها و زبان‌زدها و لغات و اصطلاحات، اطلاعات مربوط به تمامی شاخه‌های فرهنگ عامه و دانش بومی را در خود جای داده‌اند. لکن به دلیل بیش از یک سده مقاومت و انکار جامعه‌ی روشنفکران، بسیاری از آثار ادبیات عامه، در دوران



گذار از زندگی سنتی به زندگی مدرن، رو به خاموشی و فراموشی رفته‌اند و بخش مهمی از آرشپو فرهنگی سرزمین فرهنگ‌مداری چون ایران، به همین سادگی از بین رفته است. از سوی دیگر، در سرزمینی چون ایران، که در ادوار گذشته، فرهنگ شفاهی بر فرهنگ نوشتاری غلبه داشته و بسیاری از اندک‌مکتوبات موجود، یا در کتابسوزی‌ها از بین رفته و یا به یغما برده شده است، به جای آن‌که فرهنگ شفاهی، مکتوب شود، کمر به حذف آن بستن، دیگر نوبر است!

اگر امروز با ادبیات کهن‌مان بیگانه هستیم و آن را مالِ امروز نمی‌دانیم، دلیلش آن است که ادبیات شفاهی و عامه‌ی خود را محو کرده‌ایم. چه بسا تعبیر و واژگانی که در متون ادبی کهن فارسی مجهول مانده و برای یک سطر آن، ده‌ها سطر و ده‌ها صفحه شرح و تفسیر نوشته می‌شود، زمانی در ادبیات شفاهی ما جاری و ساری بوده، اما با انکار این ادبیات و فرهنگ، موجب حذف آن شده‌ایم و حالا می‌بینیم ادبیات مکتوب‌مان را هم نمی‌فهمیم و می‌خواهیم همان را هم انکار کنیم.

اکنون که به مدد تکنولوژی و تولد و رشد دنیای مجازی، بسیاری از منابع مکتوب تاریخ زبان فارسی، در حوزه‌های علوم مختلف، در دسترس‌مان قرار گرفته، آن‌قدر با ادبیات این متون بیگانه هستیم که گویی متنی به خط و زبان بیگانه را می‌خوانیم. این همه، به دلیل فراموشی ادبیات شفاهی و عامه است.

تجربه‌ی زیستی، یا به عبارتی، پیشینه و تاریخ هر قوم و ملت را به نردبان، یا بُرجی تشبیه کرده‌اند که نسل معاصر بر رأس و اوج آن قرار می‌گیرد. این بدان معناست که انسان معاصر با قرار گرفتن بر بُرج دانش تاریخی ملت خود، می‌تواند به توسعه، به مفهوم درست آن، دست یابد. حال آن‌که ما آسمان‌خراشی از دانش داریم که مسیر صعود به رأس آن را ویران کرده‌ایم. هرچند امروزه در اندک داستان‌ها، افسانه‌ها، اشعار و زبان‌زدهای عامیانه‌ی باقی‌مانده از ادبیات شفاهی خرده‌فرهنگ‌های ایرانی، واژه‌ها و نکات مبهمی وجود دارد، لکن برماست که در حفظ همین حداقل‌های نامفهوم بکوشیم. چه بسا، افسانه‌ها، زبان‌زدها و یا عبارات دربردارنده‌ی باورداشت‌های عامیانه که به‌ظاهر مفهومی سخیف و توأم با خرافه دارند، اصطلاحات و واژه‌هایی در آن‌ها به‌کار رفته که نشان می‌دهد جامعه‌ی حامل آن‌ها، از کدام قشر بوده، نسبت به پیرامون خود چه میزان شناخت داشته‌اند و نیز چه بسا معنای آن اصطلاحات و واژگان تنها در همین شواهد عامیانه نهفته باشد. لذا با وجود دانش اندکی که نسبت به فرهنگ و ادبیات عامه‌ی سرزمین ایران و قلمرو زبان فارسی وجود دارد، هیچ‌کس جایز به اجتهاد در مورد حذف هیچ‌یک از شواهد و مصادیق فرهنگ و ادبیات عامه نیست. باشد که با ثبت و حفظ ته‌مانده‌های ادبیات و فرهنگ عامه‌ی این سرزمین کهن و رمزگشایی نکات مبهم آن، اندک‌اندک بتوانیم مسیر دسترسی به بام برج دانش تاریخی خود را از نو بسازیم.